

## دکتر محمد محمدی

هنگامی که موضوع «ایرانی بودن» را به عنوان موضوع ویژه این شماره برگزیدیم، اکثر دست اندرکاران فصلنامه را نظر بر این بود که باید موضوع را با دکتر محمد مقدم در میان بگذاریم و نظر او را درباره اینکه «ایرانی بودن چیست؟» و «ایرانی کیست؟» جویا شویم. کمتر کسی است که دکتر محمد مقدم را بشناسد و از عشق و علاقه او به ایران و زحمات بسیاری که او برای شناساندن و بازشناساندن خط، زبان، تاریخ و خدمات مردم این سرزمین به تمدن جهانی کشیده است، آگاه نباشد. اغراق نخواهد بود اگر بگوئیم که تمامی فعالیت علمی استاد جهتی جز شناساندن سهم عظیم ایرانیان در تمدن بشری که مایه و سرمایه سرافرازی مردم این مرز و بوم بوده و هست، نداشته است.

دکتر محمد مقدم به سال ۱۲۸۷ هجری شمسی در تهران زاده شد و پس از به پایان رساندن دوره دبیرستان برای تحصیلات دانشگاهی به امریکا رفت. در سال ۱۳۱۷ در دانشگاه پرینستون در رشته زبان‌شناسی دکترای خویش را دریافت داشت. از سال ۱۳۱۸ در دانشگاه تهران به تدریس اوستا و فارسی باستان پرداخت. در سال ۱۳۴۳ گروه زبان‌شناسی همگانی و زبانهای باستانی را در دانشکده ادبیات و علوم انسانی بنیاد گذارد و خود تا سال ۱۳۴۷ مدیریت آن را به عهده داشت.

معاونت طرح و برنامه ریزی دانشگاه تهران، عضویت شورای عالی فرهنگ و هنر، عضویت پیوسته فرهنگستان زبان ایران که از جمله مشاغل دکتر مقدم بوده‌اند، خود بهترین گواه از زمینه‌ای است که او عمر پربار خویش را صرف آن کرده است. یعنی فرهنگ ایران در عام‌ترین معنای آن. با چنین پیش‌زمینه‌ای روشن بود که گفتگو با دکتر مقدم درباره ایران از حدود یک مصاحبه خارج خواهد شد، او در این زمینه هنوز بسیار سخن دارد. چندین بار با هدف تدارک گفتگو نزد

ایشان رفتیم و تاریخ و زبان و فرهنگ ایران را بار دیگر از زبان او شنیدیم و لذت بردیم - و مگر هر بار که به دیدن او می‌رویم جز از ایران و ایرانی صحبت دیگری در میان است؟ بالاخره تصمیم بر آن شد که موضوع گفتگو ارتباط ایران امروز و آنچه برای ما از ایرانزمین به ارث رسیده است و کوشش‌هایی که نسل جدید و نسل‌های آینده باید برای پاسداری از این میراث انجام دهند، باشد. «ایرانی کیست؟»، «چه ارتباطی بین ایران همچون تمدن چند هزار ساله و ایران امروزی وجود دارد؟» «کدام وجه ایرانیت کهنسال دست نخورده تر باقی مانده است و کدام وجه بیشترین صدمه را دیده است؟» «زبان فارسی را چگونه می‌توان پاس داشت؟»، «مهاجرت امروزی ایرانیان را چگونه باید ارزیابی کرد؟» «رفت و آمد ایرانیان به خارج از کشور که در این سالها به شکل وسیع صورت می‌گیرد دارای کدام نکات مثبت و کدام نکات منفی است؟» از جمله پرسش‌هایی بودند که با استاد در میان گذاشتیم و پاسخ گرفتیم.

همچنین از آنجا که ما نیز همچون بسیاری از شاگردان و نزدیکان و دوستان در دکترا مقدم از علاقه‌وافر و عشق‌بی‌مانند اوبه حافظ اطلاع داشتیم، بخشی از گفتگو را نیز به حافظ اختصاص دادیم: «چرا بکارگیری لغات عربی بوسیلهٔ حافظ مانع از آن نیست که مدافعین فارسی سره به او عشق بورزند؟» «تعلق خاطر عموم ایرانیان که از افق‌های فکری و عقیدتی مختلف می‌آیند به حافظ از کجاست؟» آیا همین علاقه وسیع و عمومی به حافظ را نمی‌توان همچون نمودی از اشتراک نظر همهٔ ایرانیان و نشانه‌ای از خویشاوندی آنها دانست؟» و...

دکتر مقدم با حوصله و مهربانی و طنز خاص خویش برای اکثر پرسش‌های ما پاسخی مناسب داشتند. وقتی نوبت به تحریر و چاپ گفتگو رسید، استاد سعی کردند ما را تا حد زیادی از آن برحذر دارند. ایشان را عقیده بر این بود که آراء و نظرات ایشان امروز می‌تواند موضوع کژفهمی قرار گیرد و به بحث‌هایی دامن زند که خود صلاح نمی‌دانند. نظر ما جز این بود. می‌دانیم که سعه صدر و تساهل در برخورد با نظریات گوناگون در سالهای اخیر همیشه بازار مناسب خویش را در کشور ما نداشته است و شرائط عمومی کشور این مهم را به تأخیر انداخته بود. اما امروز نشانه‌های روشنی از بازیابی این دستاورد مهم بشر امروزی که نزد ایرانیان نیز عزیز شمرده شده است، خوشبختانه دوباره رخ می‌نماید. اما احترام به نظریات دکتر مقدم ایجاب می‌کرد که آنچه را او خود صلاح می‌دانست انجام دهیم و نه بیشتر. از این رو قسمت‌های کوتاهی از پاسخ‌ها را همچون مشت‌نمونه خروار به سلیقهٔ خود او برگزیدیم که در صفحات بعد خواهد آمد. این بخش کوتاه از گفتگو با دکتر مقدم را در این جا می‌آوریم با این امید که امروز که مسئولیت خطیر بازسازی کشور بسیج تمامی ایران دوستان را به الزامی حیاتی تبدیل کرده است، بتوانیم در تعریف و تحکیم فضایی که در آن ایرانیان، همه ایرانیان بتوانند باحفظ دیدگاههای خویش در این مهم مشارکت کنند و با گفت‌وگویی صریح و آشکار از آراء و عقاید یکدیگر سود بجویند، سهیم بوده باشیم. چه برآستی خردمندان جز آنان که همه سخنان را می‌شنوند و از بهترین آنها پیروی می‌کنند، نیستند.

**در پاسخ این پرسش** که وقتی درباره ی ایران و ایرانی گفتگو می کنیم کدام ایران را در نظر می گیریم؛ آیا ایرانی که چند هزار سال پیش دارای تمدنی بوده یا ایران کنونی که چند هزار سال در تحول بوده و فرازها و شیبهائی داشته و اقوام دیگر از آن عبور کرده اند و روی آن تأثیر گذاشته اند کدام را در نظر می گیریم؟

این جا بحث تاریخی نداریم و آن خود مقوله ای پایان ناپذیر دارد که امکان گشودن آن را در برابر این پرسش نداریم. شاید بتوان درباره ی آغاز «ایرانیت» تا اندازه ای که امکان دارد نکته هائی را بیان کرد که زمینه ای برای درک مختصات ایرانی فراهم سازد.

تا آنجا که آگاهی داریم کسی که در آغاز رنگ خاصی روی ایران گذاشت زردشت بود که سه هزار و هفت صد و شصت سال پیش در ایران زاده شد، در بیست سالگی از شهر زادگاه خود هجرت کرد، در سی سالگی با جنبش دین نوین روشن شد، و در چهل و چند سالگی پیام خود را به آگاهی مردمان رساند و در چهل و دو سالگی شاه گشتاسب دین او را پذیرفت، و در هفتاد و هفت سالگی (پنج روز کم) این جهان را بدرود گفت.

تا آنجا که می دانیم نخستین کسی که از یک خدای یگانه سخن گفته زردشت بوده است. از سخنان زردشت آن چه که در دست داریم تنها سرودهاییست که به نام گاهان بازمانده است و خود واژه ی گاهان به معنای سرود است.

دکتر محمد مقدم



در این سرودها زردشت از پیشوایان آن زمان که کَرپن خوانده می شدند سخن گفته که از پرستندگان ایزد مهر بودند که در آیین ویژه‌ای که در تاریکی غارها برگزار می کردند گاوی را قربان می کردند تا خدایانی که داشتند قربانی را بپذیرند و از این طریق آرامش مردم فراهم شود. واژه ی کَرپن به معنای قربانی کننده است و واژه ی کَرپن خود ریشه ی واژه ی قربان است. زردشت کَرپنها را نکوهش کرده و کار آنها را جادوگری دانسته است.

خدای یگانه ی زردشت نیازی به قربانی نداشته و از مردم تنها چیزی که خواسته پرهیز از دروغ و ریاکاری بوده است، و این اصل خصوصیتی است که زردشت روی ایرانی گذاشته و در دوران بسیار کهن باستانی ذکرش در نوشته های کهن آمده است.

زردشت هیچ دستوری برای زندگی روزمره ی مردم نداده است. اوستایی که اکنون در دست است با دستورهای جورجور، از زردشت نیست ولی آثار سخنان زردشت در آنها دیده می شود.

پس از زردشت پیشوایان دین کهن که شاید کم و بیش از بازماندگان همان کَرپن ها بودند همان ایزدان باستانی پیش از آمدن زردشت را به دین زردشت درآمیختند و با یک رنگ زردشتی آن را به مردم هدیه دادند. این سان پیام زردشت به دست فراموشی سپرده شد.

در دین زردشت واژه ی پرمعنایی داریم به نام سوشیانس که معنای آن رهایی بخش است. سوشیانس زمانی که جهان فرسوده و کهنه می شود به آن زندگی تازه می بخشد. زردشت خود از اهورمزد (که معنای این نام خدا «خداوند هستی دهنده و بخشایه ی خرد» است که فردوسی آن را «خداوند جان و خرد» معنی کرده و شبستری در گلشن راز آن را به نام «آن که جان را حکمت آموخت» بیان کرده) درخواست می کند که او سوشیانس رهایی بخش باشد که دین و جان را نو و تازه کند، و زردشت آن را فرشگر خوانده است.

آماج دین زردشت برقرار شدن «شهرستان نیکویست» که انسان به آزاد کامی به پایگاه «انسانیت» برسد. اکنون امید و آرزو داریم که هر ایرانی بکوشد و بخواهد که در جرگه ی انسانیت بماند و آن چیزی را که زردشت خواسته که پرهیز از دروغ و ریاست زنده و پاینده بدارد. این نشان و مهر آدمیت و ایرانیت است که آرزو داریم برقرار باشد. برای ایرانی بودن آیا می توان این اصل را ندیده گرفت؟

**پرسش دیگری** را که مطرح کرده اید درباره حافظ است که شیفته ی او هستیم. پرسیده اید که چه گونه تعلق خاطر به ایران و حافظ را کنار هم قرار می دهیم؟

از قضا هیچ فرقی میان خواسته ی زردشت که پرهیز از دروغ و ریاست و خواسته ی حافظ که درست همان بیزاری از دروغ و بخصوص از ریا است نمی بینم. زردشت شاعری پخته در وزنهای هجایی اوستایی، و حافظ که هنرش حاجتی به وصف ندارد هر دو نماینده ی تمام عیار فکر و هنر

ایرانی هستند. برای شناختن حافظ کاری بهتر از این نیست که قول حاج ملا هادی سبزواری که بزرگترین فقیه و حکیم عصر خود بوده است را شاهد بیاوریم:

همه غرقیم در احسان حافظ  
اساطیر همه دیوان حافظ

هزاران آفرین بر جان حافظ  
پیامبر نیست لیکن نسخ کرده

(پوشکین گفته‌ی جالبی دارد که سعدی خوب است برای آن که از او نقل قول شود و حافظ برای آن که از او تقلید شود. فیتزجرالد درباره‌ی حافظ گفته است که حافظ موسیقی هر لغتی که به کار برده می‌دانسته و حس می‌کرده است)

**می‌پرسید** از آن چه به عنوان میراث چند هزار ساله نام برده‌ام کدام یک دست نخورده‌تر باقی مانده است.

پاسخ این است: خط و زبان.

وقتی دور و بر خود را نگاه می‌کنیم که چه گونه ملت‌های گوناگون چه آنهایی که در دورانهای باستانی بودند یا در دوره‌های میانه یا حتی نزدیکتر به ما همه رفته‌اند و اثرشان فقط در تاریخ ذکر شده یا در کاوشها و زیرزمینها و خرابه‌ها کشف شده است، ولی به خواست خدا و همت مردم و رهبران آنها ایران با همه‌ی گرفتاریها و ناملایمات چند هزار ساله چه بسا فرمانروایی خود را حفظ کرده است، شکستها را تحمل کرده و زندگی را از نو به دست آورده و پیش برده است. و این همه از برکت زبان ایران بوده است که آرزو داریم در آینده هم روز به روز پیشرفت کند و پایدار بماند.

ولی میراث بزرگ ایران اختراع خط الفباییست که در همه‌ی آثار و سندها و مدارک باستانی، از جمله در نوشته‌ی ابن ندیم در کتاب «فهرست» روشن و آشکار آمده است که خط الفبایی را زردشت اختراع کرد و همه‌ی خطهای الف بایی در جهان از ایران گرفته شده است. این نه فقط بزرگترین میراث ما بوده است بلکه زیربنای پیشرفتهای جهان نیز بوده است.

۸۸

حقیقی

(علاقمندان به تاریخ خط می‌توانند به کتاب «خط و فرهنگ» نوشته‌ی بهروز، شماره‌ی ۸

ایران کوده، ۱۳۲۵ خورشیدی رجوع کنند.)